

## پائولو کوئیلو؛ دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها

محمدتقی فعالی\*

### چکیده

پائولو کوئیلو متولد سال ۱۹۴۷ میلادی در برزیل است. او به دلایل مختلف سه بار در بیمارستان بیماران روانی بستری و سه بار نیز در زندان حاکمان برزیل زندانی و شکنجه شده است. کوئیلو تحت تأثیر اندیشه‌های یونگ، کردلی، مارکس و خورخه قرار گرفته و به فرقه‌های کابالایسم، رامیسم و فراماسونری وابسته است. از او تاکنون هجده اثر پدید آمده که مهم‌ترین آن کتاب کیمیاگر است. عناصر اصلی اندیشه کوئیلو عبارت است از: پلورالیسم دینی، تجربه دینی، تناسخ، نشانه‌شناسی، تمرین‌های رشد، ترویج مستی و خودکشی و پوچ‌گرایی و سرانجام اندیشه «نیمه گمشده»، که به آزادی جنسی منجر می‌شود. این مقاله در نظر دارد ضمن بررسی ابعاد مختلف اندیشه کوئیلو، تحلیل‌ها و آسیب‌های آن را ارائه دهد.

### واژگان کلیدی

رامیسم، فراماسونری، پلورالیسم دینی، تجربه دینی، نیمه گمشده.

\*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات. تاریخ دریافت: ۸۸/۹/۱۲  
Email: m.faali@yahoo.co تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۶/۲۰

## ۱. روزگار کودکی و جوانی

پائولو کوئیلو در سال ۱۹۴۷ میلادی در شهر زیبای ریودوژانیرو دومین شهر پرجمعیت برزیل متولد شده است؛ درست همان روزی که نویسنده محبوبش (خورخه لوئیس بورخس) به دنیا آمد، فقط چند سال دیرتر. چنانکه خودش می‌گوید لحظه تولدش را به یاد دارد:

اگر شرح دهم باور نمی‌کنی، یادم می‌آید که چشمانم را گشودم و با خود گفتم: این مادربزرگ من است، در حالی که تازه به دنیا آمده بودم. (خوان آرمایس، ۱۳۸۲: ۳۲)

او در خانواده‌ای متوسط به دنیا آمد. پدرش مهندس و مادرش خانه‌دار بود. وی در دوران کودکی روحیه طغیانگری داشت تا جایی که روزی تصمیم می‌گیرد «هرکاری دلش می‌خواهد بکند» و از اینجاست که یکی از محورهای تعلیم او در آثارش این است که هرکاری که دل انسان گفت باید انجام بدهد و قلب بهترین راهنمای انسان است.

کوئیلو دبیرستان را به پایان نمی‌برد و به قول خودش با رشوه، مدرکی می‌گیرد. (همان: ۱۰۳) او در دانشگاه در رشته حقوق تحصیل را آغاز می‌کند؛ اما نیمه‌کاره آن را هم رها می‌کند. از ۱۷ تا ۲۶ سالگی سه‌بار به تناوب روانه بیمارستان روانی شد و هر سه بار از آنجا گریخت. او را در طبقه نهم آسایشگاه بستری کرده بودند و با تصور اینکه دیوانه خطرناکی است، به وی اجازه خروج نمی‌دادند. در سومین مرتبه به او داروهای بسیاری خوراندند و او را با الکتروشوک مداوا کردند. در این مدت دو ماهه، او حتی آفتاب را هم ندید. (همان: ۲۶) علت بستری شدن مکرر او در بیمارستان روانی به جز روحیه سرکشی و طغیانگری، دو چیز دیگر بیان شده است: اعتیاد افراطی به مواد مخدر (همان: ۱۰۵) و همجنس‌بازی. (همان: ۳۱)

کوئیلو در جوانی به جریان هیپیگریا هیچ‌گراییبیوست و در این ایام افکار و اندیشه‌های مارکسیسم را مطالعه کرده، به حزب‌های سیاسی آزادی‌خواه تعلق خاطر پیدا کرد؛ برای همین، سه بار به زندان می‌افتد و شکنجه می‌شود. او می‌گوید:

زندان بدترین تجربه زندگی من بود؛ زیرا علاوه بر آنچه در آنجا تحمل کردم، پس از مرخص شدن، با من مانند جذامی‌ها رفتار شد. همه می‌گفتند: به او نزدیک نشوید زندانی بوده حتماً دلیلی داشته که به زندان رفته. (همان: ۳۲)

به گفته خودش تأثیر زمان بر وی همیشگی و دائمی بوده است و او از آن به تأثیرات مثبت یاد می‌کند. پائولو در زندگی زناشویی خود با چندین شکست مواجه شده است و ازدواج‌هایش سه بار به طلاق کشیده است و هم اکنون با همسر چهارمش کریستیانا زندگی می‌کند: «زن خبرنگاری از دوستان همسرم که مطلقه بود، بی‌مشکل می‌توانست ادعا کند با من بوده» (پائولو کوئیلو، ۱۳۸۳: ۲۱) و یا می‌گوید: «رابطه عاشقانه‌ای در کار نبوده، در واقع این اتفاق بیشتر به علت آن پیش آمد که حوصله‌مان سر رفته بود.» (همان: ۲۳)

و به‌طور کلی این‌گونه اعتقاد خویش را بروز می‌دهد که: «اگواگری همیشه آدم را به زندگی علاقمند می‌کند.» (همان)

## ۲. اعتیاد به مواد مخدر، شراب، سیگار و زن

بنا به اظهار کوئیلو، در دهه هفتاد میلادی با قوی‌ترین و خطرناک‌ترین مواد مخدر آشنا شده است. پائولو، کوکائین، مواد روان‌گردان و سپس پیوت، سکالین و مواد دارویی و شیمیایی دیگری را مصرف می‌کرده و در نهایت همه را ترک کرده و فقط کوکائین و ماری‌جوانا استفاده می‌کرده و سال‌ها بر این امر مداومت داشته است.

مواد مصرف می‌کردم؛ بدون اینکه تأثیر زیادی هم بر من داشته باشد. با این حال دچار حمله پارانویا شدم. سومین سالی که از زندان آزاد شدم چنان دچار پارانویا شدم که نمی‌توانستم به زندگی در ریودوژانیرو ادامه دهم. (همان: ۱۰۴)

کوئیلو به طرز معتادگونه‌ای به وجود زنان در زندگی‌اش و نیز در کتاب‌هایش اشاره می‌کند. در بسیاری از آثار او شخصیت اصلی، زنان هستند و به گفته خودش، عنصر زن تأثیرات مثبت فراوانی در او داشته است. (همان: ۶۸)

## ۳. سفرها و دیدارها

از مهم‌ترین سفرهای وی، سفری زیارتی‌است که در سال ۱۹۸۶ در جاده‌ای قرون وسطایی برای زیارت سن ژاک یا زیارتگاه کمپوستلا داشته است. در سال ۱۹۹۸ تور مسافرتی موفق داشت. او در یکی از سفرها در سوئیس ملاقاتی با شیمون پرز، رئیس جمهور اسبق رژیم اشغالگر فلسطین، داشت و از او هدایایی دریافت کرد. (همان: ۸) در بهار به دیدار

کشورهای آسیایی رفته و در پاییز از کشورهای اروپای شرقی دیدن کرد. این سفر را از استانبول آغاز و به لاتویا ختم نمود. او همچنین در سال ۱۹۹۸ با پاپ ژان پل دوم ملاقات نموده است. کوئیلو در ماه مه سال دوهزار میلادی (خرداد ۱۳۷۹) به ایران سفر کرده است. او از سوی مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و ناشر ایرانی‌اش (انتشارات کاروان) دعوت شده بود. برخلاف اینکه می‌گوید: «از کتاب‌ها و نویسندگان ایرانی در نوشته‌هایم بهره برده‌ام»، (همو، ۱۳۸۰ الف: ۳۲) در مورد کتاب‌ها و نویسندگان تأثیرگذار بر وی، همیشه از تعداد خاصی مثل بورخس، میلرو کاستاندا سخن می‌گوید (همو، ۱۳۸۰ ب: ۱۱) و کمتر از مفاخر ایرانی که منبع الهام‌بخش او بوده‌اند سخن به میان می‌آورد. در سفر به ایران از اینکه احساس برادری دارد و ساختن پلی برای ارتباط با این کشور را آرزو می‌کند، گفتگو می‌نماید. پائولو شادمانی خود را از سفر به ایران چنین اظهار می‌دارد:

هنگامی که هواپیمای من در ساعت دو بامداد در تهران به زمین نشست، بیش از حد شگفت‌زده شدم. بیش از صد خواننده منتظر من بودند. در آن هنگام نیمه شب، به فرودگاه آمده بودند، فقط برای دیدن من. هرگز چنین چیزی را تجربه نکرده بودم. به شدت تکان خوردم. این یک نشانه بود. می‌خواستند به من خوشامد بگویند. می‌خواستند مراد راندیشه‌های خود سهیم کنند. بسیار باز بودند. آغوش‌آنها به سوی تازگی گشوده بود و همان هنگام، کم‌کم توانستم در کشان کنم. ایرانیان مشتاق شنیدن نظریات دیگران بودند. در سفر ده روزهام به تهران، بارها و بارها با این حقیقت روبه‌رو شدم: ایران به سوی گفتگو گام برمی‌دارد. (همو، ۱۳۸۰ الف: ۱۱)

#### ۴. پلورالیسم فرقه‌ای

##### ۴-۱. ایستر کردلی

«کردلی» مطالب فراوانی درباره آزادی سکسی به صورت شعرهایی بیان کرده است که در آنها مفاهیم الحادی را با تشبیهات ادبی سکسی درآمیخته است. او مدعی است پیشرفت‌های باطنی و معنوی به قانون اخلاقی و دینی وابسته نیست؛ بلکه از طریق قانون‌های جادو به دست می‌آید. کوئیلو، شخصیت کردلی را چنین توصیف می‌کند:

مردی اسرارآمیز و معمایی که از او بسیار انتقاد شده است. در زمان او اخلاق دوران ملکه ویکتوریا بر انگلستان حکمفرما بود، به او لقب «فاسدترین مرد

جهان» را داده بودند؛ اما امروزه نیز نزد کسانی که تصور می‌کنند کردلی را می‌شناسند، نام بردن از اوباهاله‌ای از فساد و حيله‌گری همراه است که از او گونه‌ای جادوگر سیاه یا شاگرد شیطان می‌سازند. (خوان آرمایس، ۱۳۸۲: ۹۲)

کوئیلو این شخصیت فاسد را در مقام نویسنده متن‌های عارفانه می‌شناسد و علناً از عرفان او (عرفان همراه با سکس، عرفان سحر و جادو و عرفان بدون اخلاق) طرفداری می‌کند. به گفته کوئیلو، در جوانی به جستجوی مرشدانی برآمد که وی را در سلوک معنویاری دهند. او می‌خواست به درهای زندگی، هدایت شود تا شخصیت افراطی‌اش را ارضا کند؛ اما عوامل دیگری هم برای این جستجو وجود داشت و از جمله اینکه او می‌خواست از این طریق زنان را شیفته خود کند. (همان: ۸۹) چراکه دانستن چیزهای عجیب در دلبری و دلربایی جنس مؤنث مؤثر است.

پائولو به دنبال دشوارترین و مخفی‌ترین فرقه سرّی گشتتا اینکه به انجمنی با نام «انجمن گشایش به سوی آخرالزمان» دست یافت. این انجمن رهبری بزرگ داشت و کوئیلو تا آنجا که توانست درباره آنها مطالبی به‌دست آورد و خواند. او می‌خواست درباره آنها بنویسد و حتی به فکر انتشار مجله‌ای افتاد اما همسرش به او این اجازه را نداد. در همین رابطه کوئیلو نام مردی را می‌برد که رهبر انجمن بود و او را با نام کارلوس کاستاندا معرفی می‌کند. همچنین پائولو گاهی از مردی نام می‌برد که تنها از او با نام لیاد می‌کنند. او کسی نیست جز استاد کاستاندا یعنی دون جان.<sup>۱</sup>

کوئیلو آن انجمن را باور کرده و جذب آن می‌شود. او در آن دوران رائلول (خواننده مشهوری که تأثیر فراوانی بر زندگی‌اش نهاده است) را به آن انجمن سرّی می‌برد. ورود به آن انجمن کاملاً آزاد بود و قانونی هم وجود نداشت. حتییک هیولای شگفت‌انگیز هم می‌توانست به آن وارد شود. ورود به این انجمن سرّی تنها به یک هدف بود و آن تجربه قدرت در حد نهایی بود. کوئیلو با ورود به این انجمن، تغییرات فراوانی در زندگی خویش احساس کرد و در آنجا انجمن شیطان یا انجمن سرّی جادوی سیاه و سپید را به خوبی

۱. Don Juan.

فرا گرفت.

پائولو در این جهت از کردلی متأثر می‌شود و عنصر شر را تجربه می‌کند. کردلی که خود را گشاینده آخرالزمان می‌خواند، این انجمن ضد مذهبی را رهبری می‌کند و در آنجا آداب لازم را به پیروان این فرقه می‌آموزد. ضمناً باید دانست که کردلی در چندین انجمن مخفی فراماسونری در انگلستان عضو بود و بر اساس آن، انجمن شیطان و کتاب قانون را پدید آورد. (همان: ۹۸ - ۸۸)

#### ۲-۴. مارکس و انگلس

پائولو کوئیلو در سال ۱۹۶۸ هنگامی که جنبش‌های چریکی و توده‌ای فراگیر شد و موج آن به برزیل هم رسید، شیفته افکار مارکس، انگلس و چگوارا شد. او در تمامی جلسات آنان شرکت می‌کرد و در تظاهرات خیابانی به‌طور فعال شرکت داشت و از این طریق وارد جنبش‌های پیشرو و توده‌ای شد. (همان: ۱۶)

کوئیلو در طول جوانی پر جنب و جوش خود همواره در پیش‌روترین جنبش‌ها حضور داشته است؛ به‌گونه‌ای که حتی «بیتل»ها به نظر او محافظه کار بودند.

به اعتقاد وی، اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم در بعد سیاسی می‌تواند راهگشا باشد. به گفته خودش، کتاب‌هایش سیاسی است و در آنها سعی دارد فرهنگ سیاست را عرضه کند. او سعی دارد توده‌ها را آگاه کند و به آنها بگوید نباید تسلیم تعصب‌های کور شد:

من... ایده‌های مارکسیستی در سر داشتم و خیال می‌کردم که برای خلق، برای آزادی و دیکتاتوری پرولتاریا و غیره مبارزه می‌کنم. (همان: ۸۸)

هرچند مارکس زنده نماند تا فروپاشی جوامع کمونیستی و دولت‌های مارکسیستی را ببیند؛ اما شاگردان او که شاهد از هم پاشیده شدن اندیشه‌های مارکسیسم هستند، آیا نباید درس عبرت بگیرند؟ چگونه است که کوئیلو در بسیاری از آثارش؛ به ویژه زهیر، زیرساخت‌های فکری مارکسیسم را جلوه‌گر می‌سازد؟ جالب‌تر اینکه در پاره‌ای از موارد، سعی دارد مارکس را کنار مسیح بنشاند تا از اختلاط آن دودرختی جدید بسازد که شاخ و برگ‌هایش مسیحیت

کمونیسم باشد. او از یک طرف اشتراک در مالکیت را ترویج می‌کند و بر این نکته پا می‌فشارد که باید نظام طبقاتی در جامعه از بین برود و از سوی دیگر وجود صلیب بر سینه مردم را تحسین می‌کند. کوئیلو حزب کمونیسم را به اردوگاه مسیحیت برد و نشان داد که مارکسیسم، سکه دوروست که یک‌روی آن ریشه در غرب دارد؛ اما رویه تخریبی و منفی آن به شرق آمد و هاضمه شرق پس از جدال‌ها و زیان‌های فراوان آن را پس زد.

#### ۳-۴. فراماسونری

فراماسونری به قوانین و تمرین‌های برادرانه گروهی آزاد که بزرگ‌ترین جامعه جهانی را به وجود آورده‌اند، اطلاق می‌شود. فراماسونری سازمانی از مردان است که اساس آن بر برادری و پدر بودن خداوند است. سازمان‌دهندگان آن آموزش حقایق اخلاقی را قبول کرده بودند و باید هر عضوی - غیر از خدا - آن را می‌پذیرفت. شعار آنان اخلاقیاتی است که مورد قبول همه بود. در واقع فراماسونری مذهبی است که در آن عقیده به موجودی برتر و فساد روحی، دو اصل ضروری و اولیه عضویت محسوب می‌شوند. هدف آنان توانا کردن مردان برای سازش با یکدیگر، گسترش و پیشرفت دوستی‌ها و سخاوتمندی است. این جریان همگان را «بچه‌های خدا» می‌شمارد و اعتقاد دارد همه مردم به هم مربوط هستند و بهترین پرستش خداوند همان خدمت به خلق است. در فراماسونری سه درجه به چشم می‌خورد: شاگرد، رفیق و استاد. برخی افراد آموزه‌های فراماسونری را به زمان آموزه‌های معبد سلیمان گره می‌زنند و مدعی‌اند که سلیمان نبی هم فراماسونر بوده است. در فراماسونری از نمادها و تمثیل‌های بسیاری استفاده می‌شود. تشکیلات قدیمی انگلیس اشاره می‌کند که فراماسونری سیستم اخلاقی است که به‌طور غیرمستقیم با تمثیل‌ها و تصاویر نمادین بیان می‌شود. بسیاری از نمادها در پشت دلارهای آمریکا مثل شکل هرم، تعداد پرهای روی بالهای باز عقاب و نیز ستاره‌های بالای سر عقاب در شکل ستاره داوود و... از جمله نمادهای فراماسونری می‌شود. تنها مطالعه کتاب «کیمیایگر» کافی است تا شباهت‌های فراوان آرمان‌ها و نمادهای برگزیده کوئیلو را با فراماسونری به حد اعلا کشف نماید. جالب اینکه از سوی ایستر کردلی فراماسونر، کتابی به نام قانون به او داده می‌شود که به قول خودش فرشته‌ای در قاهره آن را

به او دیکته کرده است. (همان: ۹۲)

#### ۴-۴. فرقه رام (RAM)

رامیسم یا رمیسم نامی است که بر بعضی جریان‌های فکری نهاده شده که بخشی از آن فلسفی و بخش دیگر، آموزشی (روش‌های تدریس) است. این فرقه در ارتباط با کارهای «Pierre deta Ramce» شکل گرفت که معروف به پطروس راموس یا پییر راموس (۱۵۷۲ - ۱۵۲۵م) است.

رامیسم یا فرقه رام، ترکیبی است از اسکلاسیسیسم و انسان‌گرایی (امانیسم) که در قرن‌های شانزده و هفده میلادی در کشورهای اروپای شمالی و مجموعه‌های انگلیسی در شمال آمریکا شکل گرفت و گسترش یافت. آنها آشکارا ضد ارسطوئیان بودند و تمایل به ساده کردن همه دانشها از طریق نوعی کتابداری جدید، ضد پیکونگاری و نمودارهای رسمی بودند که از سوی جریان جدید چاپ انجام می‌گرفت. فلسفه عقلانی رامیسم با کارتسیانیسم و انسی کلودیسم پیوند دارد.

شکل‌های جدید رام از شیوه صراحت و سادگی برای رسیدن به مطلوب بهره می‌برند و در این راه از دقت و آرامش استفاده می‌کنند و همین عامل، سبب جذب آنها شده است. نزد آنها منطقی به سه بخش ابتکار، اختراع و قضاوت تقسیم می‌شود و هر کدام از زیرمجموعه‌ها نیز به دو بخش تقسیم می‌شوند.

کوئیلو در پاسخ به فرقه رام یا ار. آ. ام اشاره نموده است که رام مخفف «ملکوت جهانی» بوده است. (همان: ۱۲۰) رام یک فرقه کاتولیک است که در سال ۱۴۹۲ میلادی تأسیس شده و به مطالعه زبان نمادین از راه آموزش شفاهی می‌پردازد. در حقیقت اساتید با تدوین نظام آموزشی، مأموریت‌هایی را بر عهده می‌گیرند و در طی این مأموریت‌ها، هر یک پاسخ ویژه خود را به دست می‌آورند. قانون این است که تنها از راه گام برداشتن به جلو می‌توان آموخت.



## کوئیلو می‌نویسد:

آن مرد پیرو طریقت کاتولیک ار، آ، ام (به معنای سخت‌کوشی، عشق، رحمت) بود که بیش از پانصد سال قدمت دارد. او از سنت این طریقت سخن گفت که تا مدت‌ها به‌طور نمادین در واتیکان قرار داشته است. از آن روز جذب این سنتقدیمی کاتولیک یعنی سنترام شدمتا اینکه سرانجام روزی او مرا به نوروژ برد و حلقه‌ای با دو سر مار به من داد که هنوز آن را به‌دست می‌کنم. سپس آموختن زبان نمادها را آغاز کردم که تعلیمات سرّی مسیحی و مطالعه سمبل‌های مسیحی است. (همان: ۱۹۹)

فرقه‌هایی که از آن نام نمی‌برد یا آنها را مبهم ذکر می‌کند، فقط در حدّ یک فرقه مخفی و سرّی و شیطانی، بسیار بیشتر از آن است که بتوان همه را پیدا و دسته‌بندی نمود. تنها می‌توان گفت که کوئیلو با تأثیرپذیری از اندیشه‌های مختلف یونگ، مارکس، کاستاندا و مسیحیت و با وابستگی به فرقه‌های مختلف پیش‌گفته، ترکیبی از افکار و اندیشه‌های گوناگون را در آثار خویش به‌ظهور رسانده است. واقعیت آن است که او را حتییک کاتولیک متدین هم نمی‌شود به حساب آورد؛ زیرا به گونه‌های مختلف، خصوصاً در دو کتاب بریدا و زهیر به کشیشان و کلیسا سخت حمله می‌کند.

## ۵. ذوق هنری و شهرت

کوئیلو تقریباً از حدود چهل سالگی دست به قلم برده و ذوق هنری فوق‌العاده خویش را در آثارش نشان می‌دهد که تاکنون ۱۷ اثر از او پدید آمده است. گفتنی اینکه مشهورترین کتاب کوئیلو، *کیمیاگر* است که تا کنون بارها چاپ شده است. این کتاب با الهام از یکی از حکایات دفتر ششم *مثنوی معنوی* طراحی و تالیف شده است؛ اما هرگز نویسنده، منبع الهام‌بخش خویش را بیان نکرده است؛ در عین حال که در آثار دیگر خویش به سرچشمه‌های الهام‌دهنده‌اش اشاره می‌کند. *پانولو کوئیلو و مطالعات فرهنگی*

کوئیلو در ۳۹ سالگی به پیشنهاد مردی ناشناس به زیارت جاده سانتیاگو می‌رود. یک‌سال بعد نخستین کتاب خود را به نام *خاطرات یک مخ* می‌نویسد. (گاهی از این کتاب به نام

زیارت نام برده می‌شود)

در سال ۱۹۸۸ دومین کتاب خود به نام *کیمیایگر* را می‌نویسد. چاپ اول این کتاب فقط ۹۰۰ نسخه بود. بعد کتاب سوم او در ۱۹۹۰ به نام *بریدا* از سوی ناشر دیگری منتشر می‌شود و این کتاب خوانندگان را به دو اثر قبلی وی نیز معطوف می‌نماید و بالاخره *کیمیایگر* به قدری فروش می‌رود که رکورد فروش کتاب را در تاریخ نشر برزیل می‌شکند و اسمش در کتاب رکوردها ثبت می‌شود. در سپتامبر سال ۲۰۰۰، *شیطان و دوشیزه پریم* منتشر می‌شود و در مراسم معرفی آن، کوئیلو برای نخستین بار اعلام می‌کند که مؤسسه «پائولو کوئیلو» را به اتفاق همسرش از سال ۱۹۹۶ تأسیس کرده است؛ از این رو کوئیلو آهسته آهسته خصوصاً پس از انتشار کتاب *شیطان و دوشیزه پریم* شهرتی کسب می‌کند که هر روز افزایش می‌یابد. امروزه کوئیلو در میان مشهورترین نویسندگان رمان‌های عرفانی هنری دنیا قرار دارد.

#### ۶. دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها

کوئیلو در جایگاه یک نویسنده چیره‌دست و مشهور قصد دارد از لابه‌لای واژگانی زیبا و کلمات فریبنده، مفاهیم و پیام‌هایی را به خوانندگان آثار خویش منتقل کند. این پیام‌ها در طیف بسیار گسترده‌ای قرار می‌گیرد. برخی از آنها ادبی است و بعضی دیگر عرفانی، پاره‌ای از آنها از سنت معنوی مکزیکی نظیر عرفان ساحری کاستاندا تبعیت می‌کند و بخش دیگر حامل مضامین شرقی است.

اندیشه‌هایی که کوئیلو در سر می‌پروراند و در نظر دارد در جهان بپراکند، متنوع و متعددند؛ نظیر قدرت واقعی عنصر جنسیت، فرمانبری بی‌چون و چرا از استاد، عشق درونی، ماجراجویی طریقت افسانه شخصی، کیمیایگری، نیمه گمشده، لذت‌طلبی، تناسخ، پیامبری عشق، برهنگی و آزادی، چهره مادینه خداوند، نیایش به صورت رقص، عشق زمینی، قلب‌محوری، تمرین‌های رشددهنده جنگ و جبر، برای صهیون، نشانه‌شناسی، نبرد نیک و بد، روسپیگری، فرقه شیطانی پلورالیسم، تجربه ایمانی، نور روسپیان، تشریف در بستر، تجربه خدا و نیروی جنسی، یکی شدن احضار فرشتگان و تضاد دیالکتیکی مارکس.

کوئیلو در نظر دارد اندیشه‌هایی را ترویج کند که برخی از این نگرش‌ها، ریشه در مدرنیته دارد و برخی از آنها مربوط به دوران پست‌مدرن است.

به سختی می‌توان گفت که این اندیشه‌ها و نگرش‌ها از بنیادی روشن و مشخص سرچشمه گرفته باشد؛ زیرا میان آنها انسجامی نمی‌توان یافت و گسیختگی و تناقض از مشخصه‌های بارز افکار و تعالیم کوئیلو است. شاید علت اختلاف‌های شدید در میان اندیشه‌های او این باشد که منابع آن بسیار متنوع و متفاوت است. شاید کوئیلو اصلاً به دنبال ارائه دیدگاهی منسجم نباشد و تنها خواسته است در هر اثری به تناسب، دیدگاه یا دیدگاه‌هایی را مطرح کند. ولی جای این سؤال است که چگونه می‌توان اندیشه‌های فردگروانه را با نگرش‌های جمع‌نگران‌هجم کرد؟ چگونه می‌توان تفکرات ضد دینی را با تعالیم دینی در یک‌جا نشان داد؟ چگونه می‌توان تعابیر ضد اخلاقی را در کنار اخلاق قرار داد؟ چگونه می‌توان هنجارگرایی را با راهبردهای آنارشیستی در کنار هم گرد آورد؟ چگونه می‌توان بایدها و نبایدهای او را با اندیشه تسامح و تساهل به ساحلی واحد رساند؟ جادوگری با رئالیسم چه نسبتی دارد؟ عشق مقدس را با بی‌عفتی و روسپیگری چه کار؟ رقاصی را با تعالی چه نسبت است؟ ترویج مستی و میخوارگی با عرفان و اشراق چه تناسبی دارد؟ معرفی شخصیت‌های بی‌هویتی مثل پیلار، ورونیکا، بریدا و دوشیزه پریم، با تعالیم آسمانی ادیان چه نسبتی دارد؟ تبلیغ اندیشه جنگ با ترویج اندیشه صلح چگونه قابل جمع است؟ اینها و ده‌ها سؤال دیگر حاکی از آن است که کوئیلو هرگز یک «متفکر» نیست؛ بلکه او را باید تنها در حد و قواره یک «نویسنده شهیر» دانست و به این حد تنزل داد و فرو کاست.

معرفی کوئیلو در مقام یک اندیشمند و صاحب‌سبک‌فکری نادرست و ناشایست است. البته در آثار وی جذابیت‌های دلنشین و انگاره‌های زیبای هنری کم نیست؛ ولیچنانکه بارها گفته شد، ضروری است که میان «زیبا سخن گفتن» و «سخن زیبا گفتن» تفکیک قائل شد. چه بسا انسانی به لحاظ استعداد یا به لحاظ اشراف بر فنون نویسندگی، بسیار زیبا و ماهرانه بنویسد؛ ولی آنچه از این طریق به ذهن مخاطبان خود منتقل می‌کند، در آن حد از زیبایی نباشد. کم نبوده‌اند کسانی که سخنران یا نویسنده قهاری بوده‌اند؛ اما با استفاده از این ابزار نتوانسته‌اند رسالت انسانی و آسمانی خویش را انجام دهند. بدون تردید امروزه زبان تصویر

بسیار با نفوذ و تأثیرگذار است؛ ولی کدام انسان منصفی است که بگوید هر آنچه از این به جهان عرضه می‌شود، برای بشریت مفید بوده است؟ در مقاله حاضر مناسب است برخی محورهای فکری تعالیم کوئیلو با شرح و بسط بیشتری بررسی شود تا اگر ضعف، کاستی و ایرادی در آنها وجود دارد، آشکار شود. اینک با نگاهی دیگر برخی از اندیشه‌های پائولو کوئیلو بررسی می‌گردد.

#### ۶-۱. تجربه دینی

یکی از محورهای مهمی که پائولو کوئیلو آن را در جای جای آثار خویش به کار می‌برد، مسأله تجربه دینی است. تأکید بر تجربه کردن دین، ریشه در شکست فلسفه غرب برای تبیین صحیح و منسجم باورهای دینی دارد. تشکیک در متون مقدس، یأس از عقلانیت دینی و بروز جریان‌های احساس‌گرایی در غرب، روند نگاه تجربی و احساس به دین را تشدید کرد و در برابر، جریان تعقلی در حوزه دین‌پژوهی را به ضعف کشاند. کوئیلو از این جریان فراگیر غربی کاملاً تأثیر پذیرفت و با نگاهی تجربی به مقوله وحی و ایمان، دین را تا حد تجربه درونی تقلیل داد.

اینک نمونه‌هایی از اندیشه پائولو کوئیلو:

وقتی کسی می‌آید به تو می‌گوید: خدا این است و خدا آن است، یا خدای من قوی‌تر از خدای توست، تنها راه در دام نیفتادن این است که بفهمی جستجوی معنویت یک مسئولیت مشخصی است که تونه می‌توانی به کسی منتقل کنی و نه به دیگران توصیه کنی. بهتر است انسان اشتباه کند و به دنبال نشانه‌های غلط برود تا اینکه به دیگران اجازه دهد برای سرنوشتش تصمیم بگیرند. همه این حرف‌ها انتقاد از مذهب نیست. مذهب وجهی از زندگی انسان‌هاست که به نظر من خیلی مهم است. (پائولو کوئیلو، بی‌تا: ۳۳)

یا می‌نویسد:

مراسم سنتی مذهبی بسیار مهم است. باعث می‌شود در تجربه گروهی نیایش و ستایش، با دیگران سهیم شویم؛ اما هرگز نباید از یاد ببریم که یک تجربه روحانی، فراتر از هر چیز یک تجربه علمی از عشق است و در عشق قانونی

نیست. (همان: ۱۲)

یا در جای دیگر می‌نگارد:

[خدا برای من فقط] یک تجربه ایمانی است؛ فقط همین. من فکر می‌کنم  
توصیف خداوند یک دام است. طیبیک سخنرانی، این پرسش را کسی مطرح کرد  
و من گفتم: نمی‌دانم، خدا برای من همان که برای تو هست و همه حضار مدت  
طولانی دست زدند. (همو، ۱۳۸۳ الف: ۴۴)

یا می‌نویسد:

در یک رابطه، تنها عشق و حواس پنج‌گانه را که فعال شده است، بیدار نگه‌دار.  
فقط در این صورت رابطه با خداوند را تجربه خواهی کرد. (همو، ۱۳۷۹ ج: ۲۰۵)

با توجه به مجموع سخنان پیش‌گفته از نظر کوئیلو دین، ایمان و خدا چیزی جز یک  
تجربه درونی نیست. در اینجا مناسب است مسأله تجربه دینبیا به تعبیر بهتر، تجربه‌گروی  
دینی را باز شکافیم.

یک. پیشینه

نگاه تجربی به دین به یک جریان عظیم فکری تبدیل شد. این جریان فکری حیات رسمی  
خود را با شلایر ماخر (۱۸۳۴ - ۱۷۶۸م) آغاز کرد. در این قرن عده کم‌شماری به اهمیت  
اندیشه وی واقف بودند. تقریباً یک قرن پس از مرگ او و با ترجمه کتاب معروف او به نام  
*ایمان مسیحی* به زبان انگلیسی، اهمیت اندیشه وی آشکار شد. به گفته کارل بارت: «او  
مکتبی تأسیس نکرد؛ اما عصری رابه‌وجود آورد.» (کالین براون، ۱۳۷۵: ۱۰۷)

البته روش برخی مصلحان کلیسا با شیوه شلایر ماخر شباهت تام داشت و این نیز زمینه لازم  
را برای نظریه او فراهم کرد. کشف مجدد خدا از دستاوردهای نهضت‌های پر دامنه اصلاحات  
کلیسا بود که از قرن شانزدهم آغاز شد. در آن زمان خدا موضوعی نبود که درباره او تفکرات  
پیچیده و تأملات دشوار عقلانی صورت گیرد. خدا وجودی بود که همه با او سروکار داشتند و در  
همه کارهای بشر، نقش داشت. او از ورای کتاب مقدس با تک‌تک افراد بشر سخن می‌گفت.

اولین شخصیت برجسته اصلاحات کلیسا یعنی مارتین لوتر (۱۵۴۶ - ۱۴۸۳م) نیز عقل‌گرا بود. وی ارسطو را با کلماتی تند از قبیل «مخترع افسانه‌ها»، «بزنر»، «سنت پُرس‌ت کور» و «نابودکننده تعالیم پاک» آماج حمله قرار می‌داد. (همان: ۳۶) لوتر معتقد بود این لطف الهی است که انسان با آن از طریق مکاشفه به معرفت خدا می‌رسد. نباید به عقل اجازه داد تا جای مکاشفه را بگیرد.

غیر از لوتر، زوین لیگی (۱۵۳۱ - ۱۴۸۴م) در سوئیس و کالوین (۱۵۶۴ - ۱۵۰۹م) در ژنو حرکت لوتر را ادامه دادند. گفتنی است که نظر مصلحان کلیسا در حقیقت، ادامه نظر آنسلم قدیس است. آنسلم معتقد بود که «من ایمان می‌آورم تا بفهمم». انسان اگر از طریق تسلیم مسیحی نشود، ممکن نیست به ماهیت واقعی مسیحیت دست پیدا کند. شناخت دین حاصل تجربه است و نه عکس آن. پیداست که این نظریه به تقدم ایمان بر فهم و معرفت می‌انجامد. (همان: ۴۱)

سالیان بسیار گذشت تا ردولف اتو، شلایر ماخر را کشف کرد. ویلیام جیمز با تألیف کتاب سرنوشت‌ساز متنوع تجارب دینی در سال ۱۹۰۲ میلادی گامی دیگر در این مسیر برداشت. این جریان به دست فیلسوفانی چون پرودوفوت، استیفن کاستن، سوین برنه، ایلینگ، کالینگ وود، پل تیلیش و کی‌یرگارد ادامه یافت و به این ترتیب جنبش تجربه‌گرایی دینی - که به شکل پدیدارشناسی تجربه دینی آغاز شده بود - در قرن حاضر با توسعه و گسترش فزاینده‌ای دنبال شد. عواملی چند زمینه‌ساز ظهور و تجربه‌گرایی دینی شد. از آن جمله ظهور مکتب رمانتیسم در سده‌های هجده و نوزده است. (گاردنر یوستین، بی‌تا: ۴۴۰ - ۴۱۹) عامل دیگر، نقادی کتاب مقدس است که در دو سده اخیر رواج یافته و باعث شده که دین، عقلانیت خود را از دست بدهد و حالت درونی و تجربی به خود گیرد. (ویلیام هوردرن، ۱۳۶۸: ۴۱ - ۳۶)

کانت در نقد فلسفه خویش ضمن مخالفت با الاهیات طبیعی و استدلالی بودن آموزه‌های دینی، دین را از محدوده عقل نظری خارج ساخت و با واردکردن آن در محدوده عقل عملی و تابع قرار دادن آن در قبال اخلاق، دینیا رویکرد عاطفی، اخلاقی و تجربی به ارمغان آورد. (یوستوس هارتناک، ۱۳۷۶: ۱۸۱ - ۶۶) عامل دیگر را می‌توان تعارض علم و دین دانست که

با ظهور علم جدید و پیشرفت‌های فزاینده صنعت و تکنولوژی آشکار شد. (ویلیام هوردرن، ۱۳۶۸: ۶۳ - ۵۱) حاصل تمام این تلاش‌ها آن شد که عقل‌گروی و دلیل‌ستیزی، بعد عقلانی دین را تضعیف کرد و دین، تجربی و درونی شد.

#### دو. معناشناسی

تجربه دینی مرکب از دو واژه است: «تجربه» و «دینی». تجربه گاه به معنای احساس و گاهی به معنای مجربات منطقی به کار می‌رود که این دو معنا در بحث تجربه دینی مراد نیست. «مرد» آن را به آگاهی بی‌واسطه از مقام الوهیت تعریف کرده است.

دیویس تعریف دقیقی از آن مطرح کرد که: «تجربه، یک مروراید نفسانی است که تقریباً زمان‌مند بوده، در معرض صاحب تجربه قرار می‌گیرد و او از آن تا حدی آگاه است.» وی در تعریف دیگری می‌گوید: «تجربه واقعه‌ای است که شخص از سر می‌گذراند و نسبت به آن آگاه است.»

تجربه در اینجا نوعی رهیافت روحی، درونی، وضعیت روانی و گونه‌ای درگیری مستقیم با یک موضوع و وضعیت و نوعی آگاهی درونی از یک موضوع و حالت است. تجربه در این بحث قضیه‌ای ذهنی نیست. به این مثال توجه کنید: فرض کنید کسی در مسابقات جهانی فوتبال در تمام بازی‌ها شرکت داشته باشد یا تماشاگر مسابقات باشد یا از تلویزیون صحنه‌های آن را ببیند یا به گفته‌های گزارشگر رادیو گوش فرا دهد. اگر این چهار مورد را با یکدیگر مقایسه کنیم، خواهیم دید فرد نخست چون در بازی مشارکت دارد، واجد تجربه حضور در این واقعه است؛ اما دیگر افراد هرچند فهم و بصیرتی از بازی فوتبال به دست آورده‌اند؛ اما فاقد تجربه حضور مستقیم هستند؛ تجربه به معنای «مواجهه مستقیم»، «حضور زنده» و «بودن در متن واقعه» است.

#### سه. ایرادها

اکنون که تا حدی در فضای مسأله تجربه دینی قرار گرفتیم می‌توان گفت که تلقی تجربه‌گروانه از ایمان، ناروا و قرین صواب نیست. اولین نکته این است که اساس خاستگاه تجربه دینی در غرب و مسأله ایمان در جهان اسلام، با یکدیگر متفاوت و متمایز است. ریشه

مسئله ایمان در جهان اسلام به قرآن می‌رسد. ایمان مولود و فرزند قرآن است؛ اما در جهان مسیحیت، سرآغاز مسئله تجربه دینی و نقادی کتاب مقدس از آسیب‌ها و انتقادات است؛ بنابراین «ایمان» رویکردی قرآنی و آسمانی دارد؛ اما «تجربه دینی» رویکردی انتقادی و زمینی و این نکته‌ای بس مهم است. البته مسئله ایمان در جهان اسلام سیر نزولی داشته است؛ بدین معنا که این بحث در میان اندیشمندان مسلمان در سده‌های نخست کاملاً مطرح و جدی بوده؛ ولی کم‌کم سیر افولی پیدا کرده است؛ اما این قضیه در جهان مسیحیت معکوس است و تنها از قرن هجدهم مسائلی را در این زمینه شاهدیم. بنابراین خاستگاه، جریان، شکل و رویکرد تجربه دینی در جهان مسیحیت تفاوت بنیادی و چشم‌گیری با مسئله ایمان در جهان اسلام دارد و هرگز نباید تک عنصری را از غرب گرفت و آن را وارد جهان اسلام کرد و با عینک آن، مباحث اسلامی و قرآنی را نگریست. این اقدام اساساً شیوه‌ای نادرست است.

ثانیاً، رویکرد تجربه دینی از اساس غیر عقل‌گروانه، بلکه ضد عقل‌گروانه است. تجربه‌گروی دینی با تضعیف تعقل و استدلال آغاز می‌شود؛ از این رو، ایمان‌گروی کی‌یرکگارد، ایمانی علیه عقلانیت است. ویلیام جیمز با این تلقی که مذهب یک امر باطنی، شخصی و احساسی است، بعد از ارائه چندین دلیل برای اثبات خدا به این نتیجه می‌رسد:

بنابراین، دلایل پیروان هدف الهی را فقط می‌توان نتیجه تصورات و تخیلات دانست و اگر این‌طور شد، دیگر این دلایل نمی‌تواند برای ما اعتقاد به وجود یک‌خدایی را ایجاب نماید. البته اگر ما به وجود خداوند اعتقاد داشته باشیم، این دلایل می‌توانند آن اعتقادات ما را محکم و پایدار سازند و گرنه به خودی خود نمی‌توانند اعتقادی در ما ایجاد کنند. راجع به سایر دلایل مهم می‌توان این‌طور استدلال کرد. این است آنچه فلسفه راجع به هستی و وجود خداوند می‌گوید. حال اگر فلسفه نتواند هستی خداوند را نشان دهد، آیا می‌تواند صفات او را بیان کند؟ (ویلیام جیمز، ۱۳۷۲: ۱۳۰ و ۱۳۱)

به هر حال رویکرد تجربی در قبال ایمان با ضدیت با عقل (شکاکیت دینی) همراه است. ثالثاً، فیلسوفان دین میان تجربه و تفسیر تمایز قایل شده‌اند. اگر مسأله تفسیر به میان آید، عناصری دیگر از قبیل تأثیر پیشینه‌ها، علقه‌ها و انتظارات در تفسیر، و جاهت تفاسیر مختلف یا به تعبیری پلورالیسم معرفتی مسئله قرائت‌های مختلف از دین و همچنین عنصر نسبی‌بودن



تفسیرهای مختلف نیز به میان خواهد آمدو در یک کلام پدیده تجربه و تفسیر راه را بر هرمنوتیک فلسفی و دینی کاملاً هموار می‌سازد و بر این اساس، دین، نسبی، شخصی و سلیقه‌ای خواهد شد.

نتیجه آنکه نگاه تجربی به ایمان، در واقع عضوی از یک مجموعه و یک کل است و باید آن را در فضای خاص خود دید و نمی‌شود به آن تک‌انگارانه اندیشید. به هر تقدیر، اگر ایمان دینی صرفاً از منبع و جوهره تجربه درونی باشد لوازمی دارد:

۱. با توجه به خاستگاه تجربی دینی در جهان مسیحیت، ایمان آهسته آهسته از قرآن فاصله می‌گیرد.

۲. رویکردی ضد عقل‌گروانه خواهد شد و به تضعیف تعقل و استدلال منجر می‌شود؛ چنانکه ایمان‌گروی تجربی به همین نقطه انجامید.

۳. چون تجربه امری درونی است، چندان بروز اجتماعی و فرا فردی ندارد. ایمان نیز، درون شخص محدود خواهد شد و عملاً منشأ جدایی دین از صحنه سیاست و جامعه می‌شود.

۴. اگر ایمان دینی از نوع تجربه درونی صرف شود، از آنجا که تجارب دینی هسته مشترک ادیان تلقی می‌شوند، این نظریه سرانجام به پلورالیسم دینی منتهی خواهد شد که از نظر اسلام، قرآن و عقل قابل دفاع نیست.

#### ۶-۲. تمرین‌های رشد و ریاضت

کوئیلو در خلال آثارش از تکنیک‌های متعددی یاد می‌کند که راهنمایش به او آموزش می‌دهد. راهنما از او می‌خواهد که این تمرین‌ها را در زمان‌های مقرر انجام دهد تا نتایج آن را ببیند. به تعبیر خودش، نتیجه و پیامد این تمرین‌ها، اشراق، یافته‌ها و در یک کلام معرفت است. نکته مهم اینکه، تمرین‌های رشد هیچ ارتباطی به دین ندارد و حتی مبتنی بر مذهب مسیحیت هم نیست. برخی از این تکنیک‌ها عبارت‌اند از: تمرین سرعت، (پائولو کوئیلو، ۱۳۷۲: ۵۹) تمرین دانه، (همان: ۵۰) تمرین گوش سپردن، (همان: ۱۹۰) تمرین بی‌رحمی، (همان: ۷۶) تمرین آیین پیام‌آور، (همان: ۹۰) تمرین آب، (همان: ۱۰۶) تمرین کره نیلگون، (همان: ۱۲۸) تمرین زنده به گور (همان: ۱۴۴) و تمرین تنفس رام. (همان: ۱۶۲) پیداست که هیچ کدام از این تکنیک‌ها

برخاسته از مناسک آسمانی و ادیان توحیدی نیست و بیشتر به تکنیک‌های آیین رام یا آیین ساحری کاستاندا می‌ماند. چند نمونه از این تکنیک‌ها به صورت ذیل است:

تمرین سرعت. به مدت بیست دقیقه با نصف سرعت معمول راه رفتن خود قدم بزن. به جزئیات، مردم و پیرامون توجه کن. بهترین زمان برای انجام این کار پس از ناهار است. این تمرین را هفت روز تکرار کن. (همان: ۵۹)

تمرین گوش سپردن. آرام بگیر، چشم‌هایت را ببند. سعی کن چند دقیقه بر تمام صداهای پیرامونت تمرکز کنی. گویی صدای ارکستری را می‌شنوی که ساز می‌نوازد. کم‌کم سعی کن هر صدا را از صداهای دیگر تفکیک کنی. بر هر صدا تمرکز کن، انگار تنها سازی است که می‌نوازد. سعی کن صداهای دیگر را از هوشیاری خود پاک کنی. اگر این تمرین را هر روز انجام دهی، کم‌کم آواهایی می‌شنوی. نخست گمان می‌کنی زاده خیال توست. بعدها در می‌یابی که آواهای مردمانی از گذشته اکنون به آینده تو و در حافظه زمان شریک هستند. این تمرین را هر بار به مدت ده دقیقه انجام بده. (همان: ۱۹۰)

تمرین بی‌رحمی. هر بار فکری به ذهنت می‌رسد که ممکن است به تو آسیب برساند. حسادت، افسوس، درد عشق و... ناخن انگشت سیب‌بخت را چنان در ریشه انگشت شست همان دست فرو ببر که به شدت درد بگیرد... تنها هنگامی فشار را کم کن که اندیشه بی‌رحمانه از ذهنت بیرون رفته باشد... اگر هر بار که این اندیشه به ذهنت می‌رسد، این تمرین را انجام دهی، اندیشه منفی به تمامی ناپدید می‌شود. (همان: ۷۶)

تمرین‌هایی کوئیلو متفاوت‌اند؛ گاهی سهل و گاهی سخت و حتی گاهی شکنجه؛ اما مهم این‌که تمامی آنها تکنیک‌هایی هستند که انسان را به تعالی و رشد روحی می‌رسانند. در اینجا مناسب است نیم‌نگاهی به مسأله تمرین‌های همان مجاهدت و ریاضت در عرفان اسلامی هم داشته باشیم تا تفاوت‌ها بر ملا شود.

عارفان معتقدند که علوم دو دسته‌اند: علم الدراسة یا علوم رسمی - اکتسابیو علم الوراثة یا علم ارثی، لدنی و خفی. علم الوراثة مانند بذر گیاه است که اسرار، ثمره آن، قلب محل آن و مرشد باغبان آن است. اسرار ناب و پاک تنها در قلوب باصفا و دل‌های مبرّی از مکدرات صفات نفسانی و پلشتی‌های علایق دنیوی می‌رویند و می‌جوشند و به بار می‌نشینند. صفا و

طهارت قلب، تنها در سایه تزکیه و تصفیه و این دو تنها در پرتو ریاضت حاصل می‌شوند. تنها آب ریاضت، همت والا و نفحات الاهی است که منشأ زایش تجلی حقانی، نازله ربانی و بارقه قدوسی است؛ بنابراین، جایگاه ریاضت آن است که ارباب سلوک و مجاهدات را به منع شهوات و ترک تعلقات خود می‌خواند تا موانع از پیش چشم دل برداشته و انوار غیبی تحصیل گردد. مشاهده عالم ملکوت و طلوع عالم جبروت تنها از این طریق ممکن است و از این روست که خداوند در جواب آنان که گفتند: «رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُورًا» فرمود: «قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا». (تحریم (۶۶): ۸ و ۹)

بنابراین دنیا محل عمل است و آخرت وعدگاه حساب و انسان به‌قدر عمل و ریاضت برمی‌دارد. به سخن دیگر، اسلام دینی است به‌شدت عملگرا و عرفان مذهبی است کاملاً رفتارگرا و اصولاً جز این روا نیست که آدمی به صرف سخن و حرف کامل گردد. کمال آدمی عمدتاً در سایه رفتار و عمل او حاصل می‌شود؛ بلکه سرنوشت انسان چیزی جز عمل او نیست؛ زیرا بر اساس آیات قرآن کریم قیامت صحنه بروز و ظهور نفس رفتار آدمی است، نه بیش و نه کم. چنانکه تجسم عمل همراه با تجسم قلب و حقیقت آدمی از دیگر مسلمات قرآنی است.

ریاضت در لغت به معنای تعلیم‌دادن کُرّه اسب جوان برای سواری است تا راه و رسم خوش‌راهی را بیاموزد. بنابراین اصل معنای ریاضت در لغت، تمرین‌دادن و تمرین‌کردن است. سپس این لغت در مورد ورزش‌های بدنی انسانی به کار رفت؛ چنانکه امروزه در زبان عرب به ورزش، ریاضت می‌گویند؛ اما ریاضت در اصطلاح عرفا به معنای تمرین‌دادن و آماده‌ساختن روح جهت دریافت انوار و تجلیات الاهی است؛ لذا ریاضت در عرفان هرگز به معنای زجر دادن نفس نیست؛ چنانکه در بعضی مکتب‌های عرفانی شرقی مثل جوکی‌های هندیا رهبانیت مسیحیت، اساس را بر تعذیب و زجر دادن نفس گذارده‌اند.

ریاضت دقیقاً در عرفان اسلامی به معنای تمرین و آمادگی است؛ البته ممکن است پاره‌ای تمرین‌ها صعب و دشوار باشد و انسان را به زحمت و تعب بیندازد؛ اما تعذیب نفس، هدف اصلی نیست؛ بلکه از لوازم فرعی برخی مراتب ریاضت، خصوصاً برای مبتدیان است. ابن‌سینا در بیانی به قول خواجه: «مملو بالجواهر کلها کالفصوص محتوی علی کلمات یجری اکثرها

مجرى النصوص»، (ابن سینا، ۱۴۰۳ ق: ۳ / ۳۶۳) ریاضت را متوجه سه هدف می‌داند: نخست، دورساختن غیر حق و شواغل. دوم، تابع‌ساختن نفس اماره برای نفس مطمئنه و سوم، تلطیف سرّ. (همان: ۳۸۹ - ۳۸۰)

به سخن دیگر، اهداف ریاضت دوگونه‌اند: برخی متوجه بیرون و بعضی متوجه درون‌اند. از بین بردن شواغل، ناظر به هدف اول است؛ اما تابع‌سازی نفس اماره، که به منظور انتظام قوای درونی و از بین بردن آشفتگی‌های روحی صورت می‌گیرد به همراه تلطیف سرّ که به منظور ایجاد تغییر کیفی مطلوب در درون است، هر دو متوجه درون و معین هدف دوم‌اند. به سخن دیگر، ریاضت هم در پی رفع موانع بیرونیو هم درصدد آماده‌سازی درونی است تا نفس به یکباره آماده ربایش‌ها و تابش‌ها گردد.

بوعلى سینا همچنین برای هر یک از این اهداف سه‌گانه، معین معرفی می‌کند: معین هدف نخست (دورساختن غیر حق و شواغل) زهد حقیقی است و معین هدف دوم (تطويع نفس اماره) عبادت همراه با فکر، الحان مناسب و کلام واعظی است که از نفس زکی همراه با عبارات بلیغ و نغمه‌های خوش برآید. هدف سوم (تلطیف سرّ)، ریاضت با یاری فکر لطیف و عشق عقیف حاصل می‌آید و در این صورت است که برای سالک خلسه و ربایشی دست می‌دهد و او بر نور حق اطلاع حاصل کرده و لذتی بی‌سابقه می‌برد. وجد، سکینه، تابش، بهجت و استمرار در این امور، پیامد دوام ریاضت است تا جایی که بتوان گفت: «و هناک یحق الوصول».

در میان صوفیان، شیخ نجم‌الدین رازی است که در باب تصفیه، تزکیه، ریاضت، ادب مریدی و مقام شیخ، به وجه احسن سخن گفته است. (نجم‌الدین رازی، ۱۳۵۲: ۲۶۷ - ۱۷۳) نفس به اعتقاد صوفیه، دشمنی است دوست‌نما. این دشمن مکار حیل‌های فراوان دارد و دفع شرّ او به سختی ممکن بود؛ از اهمّ همم عارفان است. نبی خاتم ا فرمود: «اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک».

بنابراین، تربیت نفس و اصلاح آن کاری عظیم است. کمال و سعادت آدمی در تزکیه نفس و نقص و شقاوت انسانی در تبعیت از مشتبهیات نفسانی است: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ

خابَ مَنْ دَسَّاهَا». (شمس (۹۱): ۱۰ و ۱۱)

سالک برای تزکیه و تصفیه نفس، نخست باید آن را به‌خوبی بازشناسد؛ از این‌رو گام نخست، عرفان نفس است. البته قبل از تنبّه، بیداری و شوق لازم است. نکته دقیق و لطیف آن است که تا نفس شناخته نشود، تربیت آن ناممکن باشد. به تعبیر بوعلی سینا، شناخت خیر لازم است تا جذب شود؛ همان‌گونه که شناخت شر لازم است تا دفع گردد: «معرفة الخیر واجب لیجذب و معرفة الشرّ ایضاً واجب لیحذر».

پس نباید از شناخت بدی‌ها به بهانه بودن طفره رفت. حرکت تکاملی انسان دوسو دارد: یکی به سوی کمال و دیگری دوری از نقص. شناخت این دو به یک حد، لازم و ضروری است؛ وگرنه سیر استکمالی انسان، ناقص خواهد بود. برای ریاضت و مجاهدت، شرایطی لازم است که جهت بهره‌گیری بیشتر از اهداف مجاهدات، عمل به این شرایط لازم و ضروری می‌نماید. برخی از این شرایط از دیدگاه حافظ چنین است. (یحیی یثربی، ۱۳۸۱: ۱۲۴ - ۱۲۲)

یک. شب زنده‌داری

مجاهد باید از خواب صبحدم بکاهد و فکر نیمه‌شب خویش باشد. شب برای سالک چون روز است و او لحظه‌شماری فرارسیدن آن را دارد:

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری

و یا می‌گوید:

هر گنج سعادت که خدا داد به حافظ از یمن دعای شب و ورد سحری بود

رهایی از ظلمت، جز با نیاز نیمه‌شب ممکن نیست. دعای صبح و آه شب کلید گنجی است که عارفان و سالکان همواره در پی آنند. تنها راه و روشی که مجاهد را با دلدار پیوند می‌زند دعای شب و ورد سحری است. آنکه به دنبال جام می از کف ساقی است، باید شب‌کوش باشد و دیده دریا کند تا در عشق یار غوطه خورد.

## دو. گریه سحری

از دیگر شرایط سلوک و ریاضت‌کشی، چشمی اشک‌بار داشتن است:

بر خود چو شمع خنده‌زنان گریه می‌کنم      با تو سنگدل چه کند سوز و ساز من  
نقشی بر آب می‌زنم از گریه حالیا      تا کی شود قرین حقیقت مجاز من

اهل طریقت، غسل در آب اشک کنند و از این طریق پاک شوند. دیده آنها بینا گردد. طالب، اگر در طلب گوهر وصال است باید دیده خویش، دریا کند. خود را در آب دیده غوطه‌ور سازد. از کام‌جویی و لذت‌پرستی پرهیز کند تا به ندای نهادش وفادار بوده، توفیق در مجاهدت یابد:

غسل در اشک زدم کاهل طریقت گویند      پاک‌شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز  
چشم آلوده‌نظر از رخ جانان دور است      بر رخ او نظر از آینه پاک انداز

## سه. تلاوت قرآن

طالب طریقت حقیقت است و سالک راه وصال، باید با کلام حق انس گیرد. با تلاوت آن دل را صفا دهد و تنها چیزی که او را به درگاه باری می‌رساند، تلاوت آیات او باشد:

عشقت رسد به فریاد ار خود بسان حافظ      قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت

تلاوت قرآن وسیله ارتقا است؛ از این رو باید قرآن خواند و بالا رفت، تا جایی که وصل و قرب حاصل آید:

حافظا در کنج فقر و خلوت شب‌های تار      تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

## چهار. رهاکردن ملک و مال دنیا

از دیگر شرایط برای مجاهدت و سیر معنوی، رها کردن دنیا است. سالک هرگز نمی‌تواند مدعی خدا باشد و لاف دنیا زند. حبّ خدا و حبّ دنیا در یک‌دل ننگند. دل، تنها جای خداست و قلبی که از خدا جداست، نمی‌تواند در پی او باشد:

کیسه سیم و زرت پاک ببايد پرداخت      زین طمع‌ها که تو از سیم بران

و سرانجام اهل جهاد باید جانبازي کنند و خود را پیش‌مرگ بار قرار دهند:

گر به هر موی سری بر تن حافظ باشد همچو زلفت همه را در قدمت اندازم

اگر ریاضات و مجاهدت‌مطرح در عرفان ناب اسلامیرا با گفته‌های کوئیلو قیاس کنیم نتایج جالبی به دست می‌آید:

اول: ریاضت رام کردن نفس است. ریاضت تمرین دادن نفس اماره است و مجاهدت همراه کردن دل است تا سالک را در جهت صعود به عالم قدس همراهی کند؛ نه اینکه ریاضت شکنجه باشد. ریاضت انجام کارهای بیهوده نیست؛ بلکه هدفدار و هدفمند است.

دوم: هدف از ریاضت، پاکی درون است. تا درون انسان از کدورات نفسانی و علایق دنیوی طاهر نگردد، نور حق در آن زایش نکند و صفای باطنی از آن نجوشد؛ اما برهنگی در صحرا، رقصیدن به دور آتش، نقش بر آب کشیدن، روسپیگری و هم‌آغوشی جنسی و تمرین‌هایی نظیر آن هرگز انسان را به سمت تعالی پیش نمی‌برد؛ بلکه سرآغاز سقوط و انحطاط است.

در عصری که تمام شرایط لذت‌جویی جنسی فراهم است و در برهه‌ای از تاریخ که انسان نیازمند معنویت است، نباید برهنگی و هم‌آغوشی را با عرفان درآمیخت و آن را به کام مخاطبان ریخت؛ بلکه امروزه بشریت نیازمند عرفان ناب آسمانی است. چرا برخی عرفان را با سکس می‌آمیزند و ابتذال را به اوج می‌رسانند و برخی دیگر هم عرفان سکس‌مدار را ترویج می‌کنند؟ آیا اینها، نیاز راستین انسان امروزی است؟ آیا جوان مسلمان تشنه چنین معنویت است؟ آیا راه آسمان از سکس می‌گذرد؟ فریاد دین در طول تاریخ برای تعالی برهنگی و هم‌آغوشی جنسی بوده است؟ تجربه امروزی غرب پیشاروی انسان‌هاست؛ آیا این کافی نیست؟

سوم: ریاضت مشروع نیازمند مرشد و استاد است. اولین استاد همه انسان‌ها خداست و تنها اوست که می‌تواند آدمی را به سرمزل مقصود برساند و بشریت را تا رسیدن به مقصد هدایت نماید. مجاهدتی که خدای هستی پیش روی انسان قرار داده است چیزی جز عبادت نیست و اگر راه دیگری برای تعالی وجود داشت قطعاً خالق جهان به انسان عرضه می‌کرد. اگر راه را از او بپرسیم پاسخ او این است: «قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مؤمنون (۲۳): ۳ - ۱) مؤمنان رستگار شدند، کسانی که در نمازشان خاشع‌اند و

کسانی که از بیهوده اعراض می‌کنند.»

### ۶-۳. ترویج مستی و باده‌نوشی

کوئیلو در فرازهای مختلف آثارش میخانه، مست کردن، باده‌نوشی، پیاله، شراب، الکل و میکده را پیش می‌کشد. گویا اگر از ویسکی و جام سخن نگوید، اندیشه‌هایش به انجام نمی‌رسد. مهارت او در نویسندگی، با اینها آمیخته شده است و اعتیاد به جام و باده او را همراهی می‌کند. به گوشه‌ای از این تلقینات توجه کنید:

تا مادرید سفر کردم. چون می‌خواستم ببینمش. می‌خواستم صدایش را بشنوم.  
می‌خواستم در میخانه‌ای با او بنشینم و زمان‌هایی را به یاد بیاورم که با هم  
بازی می‌کردیم. (پائولو کوئیلو، ۱۳۸۳ الف: ۲۳)

و یا می‌نویسد:

می‌توانستم بمانم، دست کم یک روز دیگر. با هم شام می‌خوردیم، کمی مست  
می‌کردیم... کاری که در کودکی هرگز نکرده بودیم. فرصت خوبی برای فراموش  
کردن چرند و پرندهایی بود که چند دقیقه پیش فکر می‌کردم. (همان: ۴۲)  
همه خندیدند حتی او. نمی‌فهمیدم دلیل این خنده چیست؛ اما باده آزادم کرده  
بود. نیازی به مهار رخدادها نداشتم. (همان: ۴۹)  
باده آزادم کرد تا چیزی را که می‌اندیشیدم، بر زبان بیاورم. (همان: ۵۰)  
گویی فکرم را خوانده باشد، از آن سوی میز لیوانش را بالا گرفت: به سلامتی عشق!  
او هم کمی مست شده بود. تصمیم گرفتم از فرصت استفاده کنم. به سلامتی  
هنرمندان که می‌فهمند بعضی عشق‌ها، حماقت‌های کودکانه هستند. (همان: ۵۱)  
از مردِ مستِ پشت آن میز پرسید: کجا باید درباره مسائل جدی صحبت کنیم؟  
مست گفت: «در کلیسا» و این‌بار، تمام رستوران از خنده منفجر شد. (همان: ۵۲)  
هنگام ناهار، دو لیوان شراب می‌خورم. هرگز در زندگی‌ام این‌طور شراب  
نخورده‌ام. دارم الکی می‌شوم. چقدر اغراق می‌کنم. (همان: ۶۶)

آنچه گذشت تنها بخش اندکی از کلمات و گفته‌های پائولو کوئیلو بود. او که با این تعبیر  
می‌کوشد باده‌نوشی و مستی را مطرح کند و از این طریق از زشتی آن بکاهد و سنتبودن آن را



تشبیه نماید. چنانکه مدام خود او هم همین بود و اظهار می‌داشت که میخوارگی یکی از انواع اعتیادهای او بوده است.

تردیدی در این نیست که شرابخواری بر اساس شریعت اسلامی حرام است؛ زیرا شراب عقل را زائل می‌کند، انسان را به جنون می‌کشاند و تعادل آدمی را می‌ستاند. انسانی که به میخوارگی و مستی معتاد شود، هرگز نمی‌تواند متعادل سخن گوید، متعادل بنویسد و کسی را به تعادل و اعتدال دعوت کند؛ چه رسد به اینکه سخن از خلسه، اشراق و عرفان بر زبان جاری سازد.

#### ۴-۶. ترویج خودکشی و نهیلیسم

پائولو کوئیلو برای قهرمان‌های داستان‌های خویش، انجामी خوش در نظر دارد و آن خودکشی است. او روش‌های مختلفی را برای این امر پیشنهاد می‌دهد؛ نظیر خوردن قرص، خودکشی با گلوله، پریدن از بالای یک ساختمان بلند و به دار آویختن خود؛ اما در این میان روش شاعرانه‌تری هم وجود دارد و آن بریدن رگ‌های دست است. خودکشی‌ها به هنگام بامداد رخ می‌دهد؛ زیرا انسان با یک روز جدیدی مواجه می‌شود که برای او عذاب تکراری در پیش دارد. گوشه‌ای از گفته‌های او:

روش‌های بسیاری برای خودکشی هست. کسانی که می‌کوشند جسمشان را بکشند، قانون خدا را زیر پا می‌گذارند. آنان که می‌کوشند روح خود را نابود کنند نیز قانون خدا را زیر پا می‌گذارند؛ هر چند گناهشان در دیدگان آدمیان کمتر آشکار است. (همان: ۴۶)

ورونیکا به این نتیجه رسید که سرانجام زمان آن رسیده تا خودش را بکشد... افتخار ملتش دیگر برایش مهم نبود. وقت آن بود که به خودش افتخار کند. وقت آن رسیده بود که باور کند قدرت انجام این کار را داشته که سرانجام شهامتش را یافته و به زودی این زندگی را ترک می‌کند. چه لذتی! از آن گذشته، داشت اینکار را به شیوه‌ای انجام می‌داد که در رؤیاهایش بود... با خوردن قرص‌های خواب‌آور که هیچ اثری از خود به جای نمی‌گذاشتند. (همو، ۱۳۸۰ الف: ۴۹ - ۴۷)

خودکشی با گلوله، پریدن از بالای یک ساختمان بلند، خود را به دار آویختن، هیچ‌کدام از این روش‌ها با سرشت زنانه‌اش سازگار نبود. زنها وقتی خودشان را

می‌کشند روش‌های شاعرانه‌تری را انتخاب می‌کنند؛ مانند بریدن رگ‌های دستشان یا خوردن تعداد زیادی قرص‌های خواب‌آور. (همان: ۴۹ و ۵۰) دو دلیل بسیار ساده در پشت تصمیمش برای مرگ نهفته بود... نخستین دلیل: همه‌چیز در زندگی او یکنواخت بود و همین‌که جوانی او می‌گذشت، فقط یک راه سرازیر در پیش رویش می‌ماند و پیری شروع می‌کرد به گذاشتن علائم غیر قابل برگشت.

دومین دلیل، فلسفی‌تر بود: ورونیکا روزنامه‌ها را می‌خواند، تلویزیون تماشا می‌کرد و از آنچه در جهان می‌گذشت، آگاه بود. همه‌چیز اشتباه بود. راهی برای تصحیح مسائل نمی‌یافت... این موضوع به او احساس عجز مطلق می‌داد. (همان: ۵۲ و ۵۳)

ورونیکا در بیست و چهار سالگی، وقتی که هر آنچه را می‌توانست، تجربه کرده بود - و پیروزی کمی هم نبود - تقریباً یقین داشت که همه‌چیز با مرگ پایان می‌پذیرد؛ برای همین، خودکشی را انتخاب کرده بود: آزادی مطلق، فراموشی ابدی. (همان: ۵۳)

ترویج این روش و تبلیغ خودکشی برای فراموشی ابدی، از جمله اصول و محورهای است که کوئیلو در آثار خویش پیگیری می‌کند.

نکته مهم اینکه خودکشی نشانه‌ای از پوچ‌گرایی است و پوچ‌گرایی اختصاص به افرادی دارد که به لحاظ روحی و ذهنی کاملاً تهی شده باشند و تمامی امید خود را به یکباره از کف داده باشند. کسی که به یأس مطلق رسیده، راهی برای پایان بخشی به حیات خویش جز خودکشی نمی‌بیند؛ از این رو جسارت به خرج داده به حیات خویش پایان می‌دهد.

پوچ‌گرایی نهیلیسم به هر شکل و صورتی که باشد با نگاه دینی سازگار نیست. امیدت‌ن‌ها سرمایه انسان برای تحرک، تلاش و پویایی است و انسان با امید زنده است و وصول به تعالی و معرفت با امید عمیق آغاز می‌شود و به رجا مطلق می‌انجامد. رحمت بیکران الهی جایی برای یأس و ناامیدی باقی نمی‌گذارد: «لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً؛ (زمر: ۳۹): ۵۳) از رحمت خدا ناامید نشوید همانا خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.»

۶-۵. تشرف، خلصه عرفانی و نیروی جنسی  
نگاه کوئیلو به انسان، بسیار بسته و محدود است. این طرز نگرش، انسان را به یاد زندان دنیا

می‌اندازد. نگاهی که از قیود ماده و جسم رها نشده است. انسان‌ها در حال حرکت و در حال شدن هستند. شدن و حرکت و پویایی انسان به سوی مبدأ جهان هستی است و این حرکت تا دیدار یار ادامه دارد. در این بینش، نرینه و مادینه‌بودن انسان جایگاهی ندارد. نردبان صعود، برای معراج آماده است؛ خواه زن از این نردبان بالا رود، خواه مرد. معیار حیات واقعی، عشق و دلدادگی به خداست؛ نه «نیمه گمشده». فروکاستن معنویت تا حد آمیزش جنسی، بزرگ‌ترین توهینی است که دنیای مدرن و نویسندگانی چون کوئیلو به عرفان و انسان کرده‌اند. عرفان، معرفت ناب به برترین و والاترین موجود جهان هستی است؛ نه تقرب‌یافتن به جنس مخالف. آنکه گام در مسیر سلوک معنوی می‌نهد، مجاهدت او پاکی اوست؛ نه فرو رفتن در مرداب سیاهی و آنکه به این مسیر تشرف یافت، خواهان دیدار نور عالمتاب است. کوئیلو در باب تشرف می‌نویسد:

برای تحقق تشرف، باید با این نیرو آشنا شوی. بقیه چیزها نیروی جنسی ساحران، به استادان بزرگ تعلق دارد و پس از مراسم با آنها آشنا می‌شوی. پس چطور با آن روبه‌رو شوم؟ یک فرمول ساده است... فرمول این است در تمام مدت رابطه جنسی، از حواس پنج‌گانه‌ها استفاده کن. اگر در لحظه اوج لذت جنسی، همه این حواس با هم از راه برسند، برای تشرف پذیرفته می‌شوی. (همو، ۱۳۷۹ ج: ۱۹۲ و ۱۹۳)

از نظر کوئیلو، تجربه‌ای که انسان به همراه تشرف به‌دست می‌آورد، همان خلسه عرفانی است. عارفان پس از سال‌ها پرهیزکاری به حالات و یافته‌هایی دست می‌یابند که از نظر او تفاوتی با لذت جنسی ندارد. میل جنسی انسان را هدایت می‌کند و بر این اساس هر کس دارای امیال جنسی آزادتری باشد، عارف‌تر است. انسان‌هایی که در سراسر عمر خویش فقط در صدد کامیابی بهینه از غرایز جنسی‌اند، عرفان آنها بیشتر و خلسه‌های معنویشان ناب‌تر است!

در لحظه اوج لذت جنسی، حواس پنجگانه ناپدید می‌شود و وارد جهان جادو می‌شویم. دیگر نمی‌توانیم ببینیم، بشنویم، بچشمیم، لمس کنیم یا ببوئیم. در آن چند ثانیه طولانی همه‌چیز ناپدید می‌شود و خلسه‌ای جای آنها را می‌گیرد. خلسه‌ای کاملاً مشابه خلسه‌ای که عرفا پس از سال‌ها پرهیزکاری و ریاضت به آنها می‌رسند. (همان: ۲۰۳)

کوئیلو ادامه می‌دهد:

اگر انسان به نیمه گمشده خود وصل شود و او را در آغوش گیرد، از دل این رابطه نور پراکنده می‌شود.

لذا از نظر او روابط آزاد جنسی راهی است برای نورانی شدن. شخصیت اصلی در کتاب *یازده دقیقه*، یعنی ماریا، بعد از آنکه تسلیم شد، نور دید:

ماریا تسلیم شده بود و احساس می‌کرد که بیشتر از آن مقاومت فایده‌ای ندارد. گفت: من نور دیدم. (همو، ۱۳۸۳ ب: ۹۸)

### نتیجه

پائولو کوئیلو روزگار جوانی را در آرامش سپری نکرد. او سه بار در بیمارستان روانی بستری شد و سه بار در زندان‌های برزیل شکنجه‌های شدید را متحمل شد. اعتیاد به مواد مخدر، شراب، سیگار و زن و سپری کردن سالیانی در بیماری از دیگر ویژگی‌های شخصیت اوست. کوئیلو ضمن آنکه به فرقه‌های مختلف روی آورد، در سنین پختگی، اندیشه‌های خویش را به قلم آورد و حاصل آن هفده اثر معروف است.

این نویسنده شهیر با استفاده از فنون ساحری خویش توانست اندیشه‌هایی را به صورت غیرمنسجم به مخاطبان خود عرضه دارد. پلورالیسم دینی، تجربه دینی، نیهیلیسم و ترویج انواع ناهنجاری انسانی و اجتماعی از جمله اموری است که در آثار او موج می‌زند. اوج تفکر کوئیلو در نیمه گمشده به ظهور می‌رسد و سرانجام به آزادی جنسی و عرفان سکس می‌انجامد.

### منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آرمایس، خوان، ۱۳۸۲، *زندگی من*، ترجمه خجسته کیهان، تهران، مروارید.
۳. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۴۰۳ ق، *الاشارات و التنبيهات*، با شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی، تهران، دفتر نشر کتاب.

۴. اسکروتین، راجز، ۱۳۷۵، کانت، ترجمه علی پایا، تهران، طرح نو.
۵. براون، کالین، ۱۳۷۵، *فلسفه و ایمان مسیحی*، ترجمه طاطه‌ووس میکائیلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۶. پترسون، مایکل و دیگران، ۱۳۷۶، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه ابراهیم سلطانی و احمد نراقی، تهران، طرح نو.
۷. جیمز، ویلیام، ۱۳۷۲، *دین و روان*، ترجمه مهدی قائنی، تهران، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
۸. خلیل جبران، جبران، ۱۳۷۸، *نامه‌های عاشقانه یک پیامبر*، گردآوری و اقتباس پائولو کوئیلو، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۹. کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۵، *تاریخ فلسفه*، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، سروش.
۱۰. کوئیلو، پائولو، ۱۳۷۲، *خاطرات یکمغ*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۱۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۹، *الف، شیطان و دوشیزه پریم*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۹، *ب، دومین مکتوب*، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، تهران، کاروان.
۱۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۷۹، *ج، بریدا*، ترجمه آرش حجازی و بهرام جعفری، تهران، کاروان.
۱۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، *الف، ورونیکا تصمیم می‌گیرد بمیرد*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۱۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، *ب، کیمیاگر*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۱۶. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۰، *ج، عطیه برتر: رساله‌ای درباره عشق*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۱۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *الف، قصه‌هایی برای پدران، فرزندان، نوه‌ها*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۱۸. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *ب، کوه پنجم*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۱۹. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۱، *ج، مکتوب*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.

۲۰. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳ الف، *کنار رود پیدرا نشستم و گریستم*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۲۱. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳ ب، *یازده دقیقه*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۲۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳ ج، *زهیر*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۲۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳ د، *راهنمای رزم‌آور نور*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۲۴. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۳ هـ، *والکری‌ها*، ترجمه سوسن اردکانی، تهران، نگارستان کتاب.
۲۵. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، *چون رود جاری باش*، ترجمه آرش حجازی، تهران، کاروان.
۲۶. کورنر، اشتفان، ۱۳۷۶، *فلسفه کانت*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
۲۷. گاردنر، یوستاین، بی‌تا، *دنیای صوفی*، ترجمه کورش صفوی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۲۸. نجم‌رازی، عبدالله بن محمد، ۱۳۵۲، *مرصاد العباد*، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۹. هارتناک، یوستوس، ۱۳۷۶، *نظریه معرفت در فلسفه کانت*، ترجمه غلامعلی حدادعادل، تهران، فکر روز.
۳۰. هوردن، ویلیام، ۱۳۶۸، *راهنمای الهیات پروتستان*، ترجمه طاهره ووس میکائیلیان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۱. یشری، یحیی، ۱۳۸۱، *آب طربناک*، تهران، مرکز مطالعات و انتشارات آفتاب توسعه.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی